

این داستان جک و لوبیای سحرآمیز نیست!

مترجم: سحر اسدی

تصویرگر: ادواردین تیلور

نویسنده: جاش فانک



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

این کتاب را به پسر کوچکم آریو تقدیم می‌کنم
که مثل «جَک» داستان خودش را بسازد.
س.ا



روزی روزگاری پسری به نام جک توی کلبه‌ای نقلی وسط یک روستای دلگیر و غم‌انگیز زندگی می‌کرد.
او همیشه رویا می‌دید که یک روزی گنج پیدا می‌کند و ثروتمند می‌شود.

آهای! جک! بیدار شو!

نههههه...
دارم رویا می‌بینم...





یک چیزی هم تنت کن!

جک از دار دنیا فقط یک گاو داشت که از بختِ بد دیگر شیر نمی‌داد.
برای همین هم جک گاو را به روستا بُرد که بفروشد.

اما
بسی گاو
بهترین دوستِ
من است!



بین جک، من نویسنده‌ی داستان نیستم؛ فقط دارم تعریفش می‌کنم!



متأسفم پسی،
گاؤ کابوی
فرفره‌ای من!